

سنگاه

شب مهتاب

نهر زفته به خواب

آسمان تابناک

افق آرام

کله ماه، چون بر طادوس

ببند و بند و فر و شلی نام

از هوای سخته نهد میان

جان شود تازه

تن شود هم جان ...

در دل راه زگر شبگامی

کتک چراغی ز دور می شوند

کیت بیدار و بیدار چون؟

کیت آشفته زن هم اعتبار

کیت و کیت و جنایت و کتار

نفس و ایسی زند آری ما

دم می آفر فراره ما؟

به دگر و ن، راه باید بود

به طبیعت بنای باید بود

و به دل از در باب

و به ماه

که در خنده در همان بلیند

و به دنیا سازد و غم ما

~~سرد و آرام~~

سرد و آرام

ما زند لجنه

۳۷۰
۱۴۰۰